

## تبیین فرآیند نظریه‌پردازی حکمی در تولید علم معماری

نسیم اشرافی<sup>۱</sup>

### چکیده

چگونگی تولید نظریه حکمی در علم معماری از موضوعات پر اهمیت تحقق مکتب معماری اسلامی است؛ به عبارتی تحقق معماری حکیمانه و اسلامی در ساختارهای جامعه منوط بر تولید نظریه‌های حکمی و مدیریت آن‌ها می‌باشد. اما مشاهده می‌شود پژوهش‌های پراکنده با روش‌شناسی‌های گوناگون و گاهی بدون توصیف روش‌شناسی، امکان تولید مکتب معماری حکمی را تضعیف نموده است. به عبارتی جایگاه مدیریت دانش در علم معماری مورد غفلت برخی صاحب‌نظران واقع شده است؛ درحالی‌که می‌توان با تولید الگوی نظریه‌پردازی در معماری، اراده فردی جریان‌های حکمی را به اراده جمعی تبدیل کرد و در نهایت تولید علم را مدیریت نمود. براین‌اساس پژوهش حاضر در تلاش است با بررسی چالش‌های موجود در فرآیند نظریه‌پردازی و نقد آن‌ها، به یک الگوی مشخص دست یابد، لذا روش تحلیلی - تفسیری و کشفی در این پژوهش مورد توجه بوده است که ابتدا به توصیف فرآیند نظریه‌پردازی پرداخته و سپس با نقد و تفسیر به معرفی مدل تولید نظریه در دانش معماری دست می‌یابد که به‌نظر می‌رسد مدل معرفی‌شده تا حدود زیادی قادر است به پراکندگی روش‌شناسی‌ها و فرآیندهای نظریه‌پردازی در دانش معماری سامان دهد. در این راستا تولید نظریه در معماری را در پنج گام موضوع‌شناسی، فعالیت و ساحت‌شناسی، فلسفه مضاف، نقد و تولید معرفی می‌نماید. واژگان کلیدی: معماری، اسلامی‌سازی، نظریه‌پردازی، حکمی‌سازی، علم معماری

۱. گروه معماری، واحد پردیس، دانشگاه آزاد اسلامی، پردیس، ایران.

N.ashrafi.p@iau.ac.ir ✉

<https://orcid.org/0000-0002-1306-106X> 

## ۱. مقدمه

در سه دهه اخیر، ایده‌پردازی درباره معماری اسلامی و حکمی نقش مهمی در تغییر رویکرد پژوهشگران این حوزه داشته است.<sup>۱</sup> با وجود تلاش‌های صورت گرفته، همچنان مشاهده می‌شود که بیشتر پژوهش‌ها پراکنده، بدون انسجام نظری مشخص و دارای روش‌شناسی‌های متنوع و بعضاً نامشخص‌اند. این وضعیت موجب تضعیف روند شکل‌گیری یک مکتب منسجم در معماری حکمی شده است.

یکی از دلایل این ضعف، نادیده گرفتن جایگاه مدیریت دانش در علم معماری است. درحالی‌که اگر فرآیند نظریه‌پردازی در معماری اسلامی با مدیریت دانش همراه باشد، می‌توان اراده‌های فردی موجود در جریان‌های حکمی را به یک اراده جمعی تبدیل کرد؛ امری که در نهایت به تولید نظریه‌های پایدار، توسعه علم معماری و شکل‌گیری یک مکتب معماری حکمی منجر خواهد شد.

پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ، در تلاش است تا مدلی برای نظریه‌پردازی در معماری ارائه دهد. این مدل، به‌عنوان الگویی برای مدیریت نظریه‌ها در معماری، می‌تواند مسیر تحقق مکتب معماری حکمی را هموار کرده و به تمدن‌سازی در حوزه معماری اسلامی کمک کند.<sup>۲</sup> از همین رو، بررسی نسبت و پیوند اسلام با علم معماری، به‌عنوان دانشی میان‌رشته‌ای با اهمیت تمدنی، ضرورتی اساسی دارد.

## ۲. پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر، پژوهشگران متعددی تلاش کرده‌اند تا نسبت میان اسلام و معماری را تبیین نمایند. بااین‌حال، بررسی این مطالعات نشان می‌دهد که اغلب آن‌ها با سه چالش اساسی مواجه بوده‌اند (اشرفی، ۱۴۰۱، ص ۶۹-۷۰). این چالش‌ها در قالب سه محور کلیدی مشخص شده است:

### ۲-۱. تمرکز صرف بر واقعیت معماری به‌جای علم معماری

بخش قابل توجهی از مطالعات انجام‌شده، به جای تمرکز بر «علم معماری» و تولید نظریه، بیشتر به توصیف جنبه‌های عینی و ظاهری معماری پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، این آثار بیشتر به سبک‌شناسی و

۱. توسط شخصیت‌هایی مانند عبدالحمید نقره‌کار (نظریه سلام) و محمد تقی‌زاده (نظریه فضای حیات طیبه) و دیگران.

۲. همان‌طور که امام خمینی (ره) معتقد بودند: «معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند و خودش را از غرب جدا کند و خودش را از وابستگی به شرق جدا کند و یک مملکت مستقل، یک دانشگاه مستقل، یک فرهنگ مستقل داشته باشد» (خمینی، ج ۱۲، ص ۲۵۱-۲۵۲) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که یکی از پیشگامان دعوت‌کننده به بازنگری و تحول در علوم انسانی بوده‌اند، پنج مرحله را تا تحقق تمدن نوین اسلامی مطرح کردند که مرحله پنجم همان تحقق تمدن نوین اسلامی است که معماری و شهرسازی یکی از ظواهرات این گام است و از این حیث هویت اسلامی آن اهمیت می‌یابد. پنج گام به شرح ذیل است: ایجاد انقلاب اسلامی، ایجاد نظام اسلامی، ایجاد دولت اسلامی، ایجاد جامعه اسلامی، شکل‌گیری تمدن اسلامی (خامنه‌ای، ۱۳۷۹) بیانات در دیدار کارگزاران نظام در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۲۱.

تحلیل ویژگی‌های ملموس آثار معماری اسلامی پرداخته‌اند و کمتر به بُعد نظری و روش‌شناختی آن توجه کرده‌اند. به‌عنوان نمونه: سبک‌شناسی معماری ایرانی (پیرنیا و معماریان، ۱۳۹۴)، معماری اسلامی (هیلن براند، ۱۳۹۴)، معماری اسلامی (فریدنیا، ۱۳۹۸)، معماری اسلامی (دلیوس، ۱۳۸۹)، معماری اسلامی (مهابادی، ۱۳۹۰)، هنر و تمدن اسلامی (حاتم، ۱۳۹۰) و غیره.

این رویکرد گرچه در مستندسازی واقعیت معماری مفید است، اما نمی‌تواند به تنهایی راهگشای نظریه‌پردازی در معماری اسلامی باشد. در شرایطی که سیاست‌های کلان تمدنی نیازمند جهت‌دهی واقعیت‌ها به‌سوی وضعیت مطلوب‌اند، ضرورت پرداختن به «علم معماری» و ساخت نظریه‌های بنیان‌گذار، بیش از پیش احساس می‌شود.

## ۲-۲. غفلت از نظریه‌های علوم انسانی اسلامی به‌عنوان پارادایم‌های کلان

دومین چالش رایج در این پژوهش‌ها، بی‌توجهی به نظریه‌های نوین در حوزه علوم انسانی اسلامی است. درحالی‌که این نظریه‌ها، به‌ویژه در سال‌های اخیر، ظرفیت بالایی برای جهت‌دهی به سایر حوزه‌های دانشی دارند، بسیاری از پژوهش‌ها در معماری اسلامی از این بستر غافل مانده‌اند. به‌عنوان نمونه به‌نظر می‌رسد پژوهش‌های انجام شده توسط نقره‌کار (نقره‌کار، ۱۳۹۷) و نقی‌زاده (نقی‌زاده، ۱۳۸۵) هرچند در حوزه معنا و ترسیم وضعیت مطلوب معماری غنی هستند اما نظریه‌های مطرح‌شده عموماً ذیل نظریه‌های کلان علوم انسانی اسلامی نیستند و همین امر می‌تواند یکی از عوامل مهم عدم انسجام نظریه‌ها باشد.

## ۲-۳. استفاده محدود و تک‌بعدی از منابع معرفتی

بسیاری از پژوهش‌ها تنها با تکیه بر یکی از منابع معرفتی چهارگانه (عقل، نقل، تجربه یا شهود) به تحلیل معماری اسلامی پرداخته‌اند و از ارائه روش‌شناسی جامع و چندمنبعی غافل مانده‌اند. این درحالی است که نگاه حکمی و اسلامی، بر بهره‌گیری هم‌زمان از تمام منابع شناختی تأکید دارد. مانند کتب و پژوهش‌هایی همچون: فلسفه، هندسه و معماری (بلخاری قهی، ۱۳۹۶) که با تکیه بر منبع عقل مطرح شده است و حس وحدت (اردلان و بختیار، ۱۳۸۰) با تکیه بر شهود و هنر و معماری اسلامی (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۷۹) با تکیه بر منبع تجربه و ... اکثر پژوهش‌ها صرفاً با یک رویکرد وارد بررسی معماری شدند درحالی‌که نگاه حکیمانه و اسلامی آن است که یک پدیده را بتوان با تکیه بر تمام منابع شناختی در کنار هم سنجید (خسروپناه، ۱۳۹۱، ص ۲۲ و خامنه‌ای، ۱۳۹۰، ص ۲۸).



شکل ۱. چالش و آسیب‌های اصلی نظریه‌پردازی در پژوهش‌های معماری اسلامی - حکمی

لازم به ذکر است که سه چالش مطرح شده حصر عقلی نیست و امکان وجود چالش‌های دیگر نیز هست اما پژوهش حاضر این سه چالش را اصلی و مهم دانسته و عدم مدیریت نظریه‌ها را در این سه چالش مطرح می‌نماید که البته می‌توان چالش‌های دیگری را نیز کشف نمود. لذا پژوهش حاضر با بررسی چالش‌ها در تلاش خواهد بود تا یک الگوی نظریه‌پردازی را استخراج نموده و آن را به‌عنوان الگوی مدیریت نظریه‌پردازی در معماری معرفی نماید.

### ۳. روش تحقیق

پژوهش حاضر با روش تحلیلی-تفسیری و با رویکرد کشف الگو انجام شده است. در مرحله نخست، با استفاده از مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای اسنادی، واژه‌های مهم در فرآیند نظریه‌پردازی توصیف شده و سپس با مشخص کردن تعریف صحیح از رابطه دین و علم، فرآیندهای موجود در نظریه‌پردازی اسلامی مورد شناسایی و توصیف قرار گرفته است و در مرحله بعد با تکیه بر فرآیند نظریه‌پردازی و نقد روشمند و تحلیل منطقی دیدگاه‌های مختلف در این حوزه، چالش‌ها و کاستی‌های روش‌شناختی فرآیندهای مذکور بررسی شده است. و درنهایت، بر پایه اصول فلسفه مضاف، الگوی نظریه‌پردازی پیشنهادی برای علم معماری تدوین شده و همواره در قالب پنج گام موضوع‌شناسی، فعالیت و ساحت‌شناسی، فلسفه مضاف، نقد و تولید، ساختاردهی شده است.

### ۴. مبانی نظری

#### ۴-۱. پارادایم

پارادایم<sup>۱</sup> به معنای الگو و مدل و طرح در آثار افلاطون مطرح شده است. تامس کوهن در کتاب ساختار

1 Paradigm.

انقلاب‌های علمی، سنگ بنای آن را گذاشت (کوهن، ۱۳۸۳). سپس دانشمندان و فیلسوفان آن را به کار بردند. پارادایم به معنای عام آن یعنی چهارچوب و اصول فکری‌ای که بر بینش آدمی نسبت به رویدادهای جهان و انسان تأثیرگذار هستند (خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۵۷۳). پارادایم در معنای خاص خود در علم معماری، نظامی از اصول و مبانی معماری است که فرآیند تحقیق را در علم کنترل می‌کند و در سلسله‌مراتب معرفتی پژوهشگر، حد واسط بین فلسفه مطلق و علم است. کلیه مبانی معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی و دین‌شناسی و... پارادایم را ایجاد می‌کنند.

#### ۴-۲. نظریه

نظریه به معنای مجموعه مفاهیم مرتبط با یکدیگر برای توصیف یا تبیین پدیده و یا توصیه‌ای برای تغییر واقعیت است؛ بنابراین نظریه می‌تواند توصیفی و یا توصیه‌ای باشد و یا هر دو را باهم داشته باشد. نظریه، طبقه‌بندی‌های مختلفی دارد که از لحاظ گستردگی می‌تواند گسترده یا ابرنظریه، نیم‌گسترده و یا غیرگسترده یا خرده‌نظریه باشد که به نظر می‌رسد ابرنظریه‌ها در علم معماری پیوستگی عمیق با نظریه‌های علوم انسانی دارند. نظریه‌های علوم طبیعی و علوم انسانی از جهات مختلفی متفاوت هستند. یکی از تفاوت‌های مهم آن‌ها این است که نظریه‌های طبیعی را عموم مردم در زمان آن نظریه، قبول داشته‌اند؛ اما در مورد نظریه‌های علوم انسانی و هنر اجماع در یک نظریه به دست نمی‌آید (خسروپناه، ۱۳۹۲). به عبارتی می‌توان گفت که جهان علم در حوزه نظریه‌های علوم طبیعی موضوعیت دارد، اما در حوزه علوم انسانی بایستی بیان نمود که جهان یا جزیره‌های عالمان به جای جهان علم وجود دارد.

#### ۴-۲-۱. نظریه‌های توصیفی

برخی از نظریه‌ها توصیفی هستند که به توصیف، تبیین، تحلیل، بیان کارکرد، تفسیر و نقد پدیده می‌پردازند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۸۲) و از این جهت بیشتر بر علت صوری و علت مادی پدیده تمرکز می‌کنند (خسروپناه، ۱۴۰۰ ب). بر این اساس باید شش ویژگی عمده داشته باشند: ۱- مدلل باشند؛ ۲- پیش‌فرض‌های مبنایی آن‌ها مشخص باشند؛ ۳- انطباق با واقعیت داشته باشند؛ ۴- منسجم باشند؛ یعنی میان گزاره‌های یک نظریه انسجام برقرار باشد؛ ۵- روشمند باشند؛ ۶- جامعیت و تعمیم داشته باشند یعنی بتوانند پاسخگوی مسائل بیشتری باشند. ممکن است دو نظریه در یک زمان تمام ویژگی‌های بالا را داشته باشند؛ اما نظریه‌ای مقبول می‌شود که بتواند مسائل بیشتری را در آن علم پاسخگو باشد (خسروپناه، ۱۴۰۰ ب).

#### ۴-۲-۲. نظریه‌های تجویزی

نظریه‌های تجویزی نظریه‌هایی هستند که به تغییر واقعیت‌ها می‌پردازند که ممکن است به صورت تقنین، راهبردی یا ساختاری باشند و از این جهت بیشتر بر علت فاعلی و علت غایی پدیده تمرکز می‌کنند.

#### ۴-۲-۳. نسبت نظریه با واقعیت

هر گزاره علمی، نسبت به واقعیت، یا صادق است یا کاذب و حالت سومی برای آن وجود ندارد. البته

باید توجه داشت که هیچ گزاره‌ای نمی‌تواند تمام ابعاد یک واقعیت را به‌طور کامل نشان دهد؛ بلکه هر گزاره تنها بخشی یا ساحتی از واقعیت را بازتاب می‌دهد.

در مورد نظریه‌ها، که شامل مجموعه‌ای از مفاهیم، پیش‌فرض‌ها و گزاره‌های مرتبط و منسجم هستند، نمی‌توان به‌سادگی مانند گزاره‌های منفرد درباره صدق یا کذب مطلق آن‌ها سخن گفت. بلکه نظریه‌ها با واقعیت نسبت تقرب دارند؛ یعنی برخی نظریه‌ها ما را بیشتر از دیگران به فهم واقعیت نزدیک می‌کنند. به عبارت دیگر، اگرچه هر نظریه شامل گزاره‌هایی است که می‌توان درباره درستی یا نادرستی آن‌ها بحث کرد، اما در ارزیابی کلی نظریه، آنچه اهمیت دارد میزان توانایی آن در تبیین و شناسایی جنبه‌های مختلف یک پدیده است. بنابراین، نظریه‌ای که بتواند مسائل بیشتری را پوشش دهد و ساحت‌های متنوع‌تری از یک پدیده را روشن کند، نسبت به نظریه‌های دیگر مقدم‌تر و کارآمدتر خواهد بود.

#### ۳-۴. مدل

مدل‌ها ابزارهایی برای فهم و تحقق تصویر از یک نظریه علمی هستند؛ مدل‌ها می‌توانند ریاضی، آماری، عددی و حتی ذهنی یا عینی باشند. مانند مدل توپ بلیارد که رفتار گازها با رفتار تعدادی توپ بلیارد مدل می‌شود. یا مانند درخت (مدل درختی) که در طبقه‌بندی دانش‌ها و علوم از آن بهره می‌گیرند و یا مدل نظر و عمل در طبقه‌بندی علوم و غیره.

#### ۴-۴. الگو

الگو،<sup>۱</sup> مفهوم گسترده و وسیعی در علم دارد. الگو در فرهنگ‌نامه دهخدا به معنای مدل، سرمشق، مقتدا، اسوه، مثال و نمونه به معنای اسمی یا وصفی به کار رفته است. الگو در فلسفه علم، عبارت از نظم‌ها و روابط تکرار شده در داده‌های تجربی است. مشاهده تکرارپذیر رابطه حرارت آهن و انبساط آن، دانشمند را به یک الگو می‌رساند. الگو در یک گروه اجتماعی، به عنوان راهنمای عمل در رفتارهای اجتماعی به کار می‌رود. افراد به هنگام عمل به‌طور طبیعی با این الگوها سروکار دارند و اعمالشان با آن‌ها تطابق می‌یابد. براین اساس، الگو در تکنولوژی به معنای مدل یا یک سری قوانینی است که با به کارگیری آن، می‌توان چیزی یا قسمتی از یک چیز را تولید کرد. بنابراین واژه الگو در علم با واژه الگو در واقعیت متفاوت است. الگو در واقعیت معماری به عنوان یک تیپ یا یک ساختار فیزیکی قابل تکرار در تحقق آثار مختلف مطرح می‌شود؛ اما در علم تعریف متفاوتی دارد. الگو در علم همان روش و تکنیک‌های خاص تولید علم است که اگر مورد اتفاق دانشمندان علوم انسانی و غیره قرار گرفت، آن الگو تبدیل به پارادایم می‌شود (خسروپناه، ۱۴۰۰ ب) و اگر از آن در تولید نظریه‌های علوم دیگر بهره گرفته شود، تبدیل به مدل در آن علم (مانند علم معماری) خواهد شد. براین اساس پژوهش حاضر در تلاش است به یک مدل حکمی برای تولید علم معماری دست پیدا کند.

1 pattern.

#### ۴-۵. دین

برای دین تعاریف مختلفی بیان شده است. ولی آنچه در این پژوهش مدنظر است، دین اسلام و مذهب شیعه است. بررسی معناشناختی آیات قرآن نشان می‌دهد واژه دین در دو معنای به ظاهر متفاوت بیشتر از معانی دیگر به کار رفته است:

الف- معنای آیین و آداب، شریعت و قوانین که از آیات: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينَ» (کافرون: ۶)؛ «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (مانده: ۳)؛ «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۲) و... استفاده می‌شود.

ب- معنای داوری، جزا، پاداش، کیفر، حساب و مانند این‌ها که از آیات: «مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ» (فاتحه: ۴)؛ «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» (ذاریات: ۶) استخراج می‌شود.

تأمل در این دو دسته معنا، خاستگاه و ریشه معنایی واحدی برای واژه دین در قرآن نشان می‌دهد. ریشه این ارتباط با یک پیش فرض قرآنی کشف می‌گردد. آن پیش فرض، ترابط تکوینی اعتقادات و اعمال است. منطق قرآن نیز بیانگر رابطه تنگاتنگ عمل و عقیده آدمی و سرنوشت و فرجام آن است؛ بنابراین منبع تشخیص هر گزاره دینی از گزاره غیردینی، منابعی هستند که بتوانند به صورت قطع این ترابط دنیا و آخرت را تبیین کنند و آن منابع تنها منابع دینی هستند که اولاً توسط شارع مقدس نازل شده است؛ یعنی قرآن و سنت و ثانیاً عقلی که به کشف قطعی برآیند اخروی اعتقادات و اعمال دنیوی دست یابد. براین اساس گزاره‌های ریاضی یا مباحث امور عامه فلسفه، گرچه گزاره‌های قطعی تلقی می‌شوند؛ اما چون در مقام بیان برآیند اخروی اعمال و عقاید دنیوی نیستند، مطابق تحلیل زبان‌شناختی و معناشناختی قرآنی از دین نمی‌توان آن‌ها را به صورت مستقیم دینی دانست؛ مگر حقیقت ثانوی پیدا کنند و به دینی بودن اتصاف یابند.

#### ۴-۵-۱. دین و علم معماری

در بحث ارتباط بین علم معماری و دین، برخی منتقدان بر این باورند که اساساً چیزی به نام «علم دینی» یا «علم اسلامی» امکان‌پذیر نیست. ریشه این دیدگاه به تلقی خاصی از علم بازمی‌گردد که آن را صرفاً معادل science یا علم تجربی پوزیتیویستی می‌دانند؛ نگاهی که تنها تجربه و استقرا را معیار تولید دانش می‌داند. اما واقعیت آن است که حتی در خود علوم اجتماعی، انسانی، هنر و به‌ویژه معماری، تلقی رایج از علم، محدود به نگاه پوزیتیویستی نیست. بسیاری از گزاره‌ها در این علوم، نه از تجربه و آزمایش، بلکه از پیش فرض‌های غیرتجربی و ایدئولوژیک نشئت می‌گیرند.

برای نمونه، در علم معماری، زمانی که درباره انسان و رابطه او با فضا صحبت می‌شود، تعریفی که معماران از «انسان» ارائه می‌دهند معمولاً تجربی نیست. این تعریف به عنوان پیش فرض، بر مبنای دیدگاه‌های فلسفی یا مکتبی خاصی پذیرفته می‌شود که نظریه پرداز در آن رشد کرده است. به عنوان مثال،

اگر مکتب اگزیستانسیالیسم را در نظر بگیریم که نگاهی خاص به انسان دارد، می‌توان دید که نظریه‌پردازانی مانند کریستوفر الکساندر یا شولتز نیز تحت‌تأثیر چنین پیش‌فرض‌هایی نظریه‌سازی کرده‌اند؛ هرچند که خودشان فیلسوف نیستند. درواقع، بسیاری از نظریه‌ها در معماری بر پایه گزاره‌هایی شکل می‌گیرند که تجربی نیستند، بلکه ناشی از نوع نگاه به انسان و هستی‌اند. همچنین زمانی که درباره «بایدها و نبایدها» در طراحی یا نقد معماری صحبت می‌شود، همه این بایدها مبتنی بر داده‌های تجربی نیستند. بخشی از آن‌ها بر ارزش‌ها استوارند و بخشی دیگر، ریشه در تلقی نظریه‌پرداز از انسان دارند.

بنابراین، ادعای ناتوانی در تولید علم دینی در معماری، اغلب ناشی از درک ناقص از ماهیت خود علم در این حوزه‌هاست. پذیرش پیش‌فرض‌های غیرتجربی در معماری - چه در غرب و چه در رویکرد اسلامی - امری رایج و منطقی است. براین اساس وقتی این موضوع روشن می‌شود که یک‌سری پیش‌فرض‌ها و گزاره‌های غیرتجربی بر شکل‌گیری علم معماری مدرن یا پست‌مدرن و یا علوم دیگر نقش ایفا کرده‌اند، بنابراین پژوهشگرانی مانند کریستوفر الکساندر (Alexander, 2002, p. 130)، لویی کان (Kahn, 1991, p. 116)، هایدگر (Heidegger, 1993, p. 347) و آرنهیم (Arnheim, 110, p. 2009) به خاستگاه‌های غیرتجربی دانش معماری اشاره‌های زیادی داشته‌اند.

این سؤال ایجاد می‌شود که آیا با جایگزینی گزاره‌های معرفتی دینی به جای همان گزاره‌های غیرتجربی معماری مدرن یا... می‌توان به معماری دینی دست پیدا کرد؟ زمانی که پذیرفتیم همه گزاره‌های علم معماری ابطال‌پذیر نیست و گزاره‌های غیرتجربی وجود دارد که جزء علم معماری است، بنابراین باید پذیرفت که می‌توان مبانی دینی را زیربنا قرار داد و به سمت علم معماری حکمی حرکت نمود.

#### ۴-۶. حکمت و حکمی‌سازی

واژه حکمت از دو جنبه لغوی و نوع کاربرد در علوم دارای معانی متعدد است. از لحاظ لغوی دو ریشه حکم و حکم دارد. حکم به معنای داوری و حکم به معنای پایداری است. بر همین جهت مراد از ذکر حکیم در قرآن همان اسمی از اسمای قرآن مجید است که محکم بوده و باطل به آن راه ندارد (طریحی، ۱۳۶۲)، ذیل «حکم». بنابراین نمی‌توان این واژه را با واژه فلسفه قرین دانست.<sup>۱</sup> حکمت به معنای نهادن امور در جای خود (جرجانی، ۱۸۴۵م، ص ۹۷) معنای جامع‌تری دارد.

اما در حوزه علوم واژه حکمت در معانی زیر به کار می‌رود:

#### ۴-۶-۱. حکمت به معنای فلسفه

در دیدگاه برخی، هر فلسفه‌ای، حکمت است؛ حتی ممکن است فلسفه ارسطو، حکمت خوانده شود و این درحالی است که واژه حکمت یک واژه اسلامی است و حتی با واژه wisdom معادل نیست.

۱. چرا که بسیاری از فیلسوفان هستند که با وجود دانستن فلسفه به اعمال قبیحی نیز دست می‌یازند. به‌رحال بازدارندگی، عنصری مهم در مفهوم حکمت است.

Wisdom به معنای خرد است. البته میان reason، wisdom، rationality تفاوت وجود دارد. از دیدگاه نگارنده، wisdom، خردی است که نتیجه مفیدی داشته باشد. reason عقل استدلال‌گر و rationality، عقلانیت کاربردی است و این کاربرد ممکن است منفی یا مثبت باشد.

#### ۴-۶-۲. حکمت به معنای قرآنی

از دیدگاه قرآن به معرفت مستحکم نافع، حکمت گفته می‌شود که به دو نوع حکمت نظری و حکمت عملی قابل تقسیم‌بندی است که در سوره لقمان بدان اشاره شده است.

#### ۴-۶-۳. حکمت به معنای علوم محقق در تمدن اسلامی

حکمت به این معنا حاصل گفت‌وگوی عقل یا شهود با وحی است و صرفاً برگرفته از نقل و وحی نیست. توصیه به علم‌آموزی از دیگران حتی منافقان و... در روایات مؤید این مطلب است (نهج البلاغه، ۱۳۷۸، حکمت ۸۰).

#### ۴-۶-۴. حکمت در معنای روش‌شناختی

روش حکمی همان روش برهانی است؛ «حکمت» دانش صحیح نافع کارآمد است و هنگامی که به برهان تبدیل شود، «فلسفه» نامیده می‌شود؛ بنابراین، سخنان گوهریار لقمان حکیم در سوره لقمان، همه حکمت است، هر چند تک‌تک آن‌ها را مبرهن نکرده است. فیلسوف باید این علوم نافع را مبرهن کند. در فلسفه با گزاره‌های انتزاعی سروکار داریم و کمتر به حیثیت کاربردی فلسفه توجه می‌کنیم. خسروپناه در کتاب فلسفه فلسفه اسلامی بر این موضوع تأکید می‌کند که فلسفه باید حتماً کاربردی شود و از این رو، وی تعبیر «حکمی» را انتخاب کرده تا به بعد کاربردی آن توجه داشته باشد (خسروپناه، ۱۳۸۸) و نکته مهم‌تر آنکه منظور از روش حکمی در روش‌شناسی، روش قیاسی است و هیچ استنتاجی بدون قیاس ممکن نیست (مصباح یزدی، ۱۳۸۰) لذا پژوهش حاضر باتکیه بر همین موضوع واژه حکمی را مناسب‌تر از واژه فلسفی در تولید علم معماری می‌داند.

#### ۴-۶-۵. حکمت به معنای یک علم نظام‌واره

روش حکمی، به معنای آن است که مبانی معرفتی به‌گونه‌ای به‌کار گرفته شوند که ابعاد مختلف وجود انسان را پوشش دهند. این نوع نگاه، درواقع یک رویکرد سامانه‌ای یا شبکه‌ای به پدیده‌هاست. در علم معماری، پاسخ‌گویی به نیازهای گوناگون انسان - اعم از مادی، روانی و روحی - نیازمند چنین رویکردی است؛ چراکه معماری تنها با در نظر گرفتن همه ساحت‌های انسان می‌تواند به نظریه‌ای جامع و کارآمد برسد.

از این منظر، «حکمت» نه صرفاً یک واژه فلسفی، بلکه نظامی فکری است که در فرایند تولید علم نقش مؤثری ایفا می‌کند؛ هم در سطح معرفت‌شناسی و هم در سطح روش‌شناسی. به همین دلیل، در نگاه قرآنی نیز حکمت به‌صورت یک مجموعه پیوسته و نظام‌مند معرفی شده است. چنان که در سوره

لقمان، ده نوع حکمت ذکر شده که به روشنی نشان می‌دهد حکمت باید در تمامی ابعاد زندگی انسان- از فکر و عمل گرفته تا رفتارهای اجتماعی- حضور داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۱۱).  
براساس این دیدگاه، حکمت در فرآیند تولید علم معماری، در جایگاه‌های مختلف معانی متفاوت اما مکملی دارد. هنگامی که نسبت معماری با حکمت سنجیده می‌شود، می‌توان آن را در چهار حوزه اصلی تعریف کرد:

الف) در مقام معرفت‌شناسی: حکمت به معنای علمی نافع و کارآمد است که به همه منابع شناخت (عقل، نقل، تجربه و شهود) توجه دارد.

ب) در مقام ارتباط با علوم دیگر: حکمت به گفت‌وگوی عقلانیت معماری با علوم حکمی مانند فلسفه (مشاء، اشراق، حکمت یمانی و حکمت متعالیه)، عرفان (نظری و عملی)، علم کلام و... معنا می‌یابد.

ج) در مقام روش‌شناسی: حکمت بیانگر کاربردی بودن علم و استفاده از روش قیاسی برای تولید نظریه‌های علمی است.

د- در مقام رویکرد کلی: حکمت معادل نگاه شبکه‌ای و سامانه‌ای به علم است؛ نگاهی که اجزای مختلف را در یک نظام یکپارچه و معنادار تحلیل می‌کند.

بنابراین، رویکرد حکمی به معماری، به معنای تلفیق عقلانیت دینی با روش‌های علمی است تا بتواند ساختاری نظری برای پاسخ‌گویی به نیازهای چندلایه انسان در معماری اسلامی ارائه دهد (نمودار ۱).



نمودار ۱. نسبت حکمت با علم معماری در چهار حوزه معرفت‌شناسی، ارتباط با علوم، روش‌شناسی و رویکرد (نگارنده)

#### ۷-۴. معرفی مراحل نظریه‌پردازی

نظریه‌پردازی دارای اصول و ارکانی است که توجه به ترتیب این اصول و محتوای آن به مدیریت تولید علم کمک خواهد کرد. پژوهشگران برای اصول نظریه‌پردازی مراحل و ارکانی را معرفی نموده‌اند، خسروپناه در کتاب نظریه‌پردازی در علوم انسانی حکمی مراحل توصیف، تحلیل، نقد، تغییر و تولید را

مراحل و اصول نظریه پردازی می‌داند (خسروپناه، ۱۴۰۰ ب)، سیداحمد رهنمایی در کتاب اصول نظریه پردازی در قلمرو علوم انسانی، ارکان نظریه پردازی را «مبادی تصویری و تطبیقی، طرح و برنامه، عناصر کلیدی نظریه پردازی و عینیت بخشیدن به نظریه در میدان عمل» (راهنمایی، ۱۳۹۶، ص ۱۰) معرفی می‌کند اما در حالت کلی و باتوجه به مطالعات انجام شده، نظریه باتکیه بر پنج اصل می‌تواند شکل بگیرد، البته نباید فراموش کرد که این پنج رکن و مرحله حصر عقلی نیست و می‌توان با دقت در جریان‌های تولید علم در جهان، موارد دیگری را نیز استخراج نمود و آن پنج مرحله عبارت‌اند از: «موضوع‌شناسی، فعالیت و ساحت‌شناسی، تبیین فلسفه مضاف موضوع، نقد نظریه‌های مشابه و تولید نظریه جدید» که به شرح این پنج اصل پرداخته می‌شود:

#### ۴-۷-۱. رکن اول (موضوع‌شناسی عام و خاص)

شناخت زوایا و ساحت‌های مختلف موضوع از اصول ابتدایی نظریه پردازی است؛ تا زمانی که موضوع مورد مطالعه به درستی شناخته نشود، امکان تولید نظریه‌های تجویزی در مورد آن پدیده ضعیف یا ناکارآمد خواهد بود. موضوع‌شناسی در دو حوزه عام و خاص صورت می‌گیرد.

#### ۴-۷-۱-۱. موضوع‌شناسی عام

در حالت کلی چهار موضوع در مطالعات پژوهشگران وجود دارد:

- ۱- موضوعات تکوینی: مانند تغییرات اقلیمی؛
  - ۲- موضوعات اختراعی: مانند نماز که شارع این را ساخته است؛
  - ۳- موضوعات اختراعی عرف عام: مانند ورزش، موسیقی، تعزیه خوانی و...؛
  - ۴- موضوعات اختراعی عرف خاص: مانند معماری، بیمه، بانک، کلیه علوم و واقعیت‌های حاصل از آن‌ها (خسروپناه، ۱۴۰۰ الف، ص ۳۴۵).
- بنابراین، خود علم معماری موضوع اختراعی عرف خاص است؛ اما واقعیت‌هایی که بررسی می‌کند عموماً مرکب هستند.

#### ۴-۷-۲. موضوع‌شناسی خاص

موضوع‌شناسی خاص پنج مرحله دارد که بدان اشاره می‌شود:

در اولین مرحله باید واژه‌شناسی صورت بگیرد؛ به عنوان مثال در شناخت موضوع «ارتقاء مطلوب مساجد امروزی»، ابتدا بایستی واژه مسجد را با مراجعه به منابع قرآن و روایات بررسی نماید که عموماً با روش استفهامی به دست می‌آید؛ بعضاً ممکن است که واژه مستحدثه بوده و در منابع دینی وجود نداشته باشد (مانند سینما)؛ در این صورت بایستی معنای واژه در زمینه خودش واکاوی شود و سپس بعد از طی مراحل آتی که بیان می‌شود، معادل بومی آن جعل گردد.

در دومین مرحله باید فهم عرف یا عموم مردم از موضوع را بررسی نمود. به عنوان مثال در موضوع

ارتفاع مطلوب مساجد، پژوهشگر باید به این شناخت برسد که عموم مردم از ارتفاع مساجد امروزی چه استنباطی دارند که با تکنیک آماری و میدانی و سپس روش تحلیلی می‌توان به نتایجی رسید. در سومین مرحله باید فهم عرف خاص یا همان عقلا، از موضوع مورد بررسی قرار بگیرد. به‌عنوان مثال باید بررسی نمود که دیدگاه پژوهشگران معماری در مورد ارتفاع مساجد چیست که روش تفسیری و معناکاوای در این مرحله اهمیت دارد. این روش برای شناخت دلایل، انگیزه‌ها و امیال درونی مؤثر در آثار معماری است.<sup>۱</sup>

در چهارمین گام باید فهم فقها مورد بررسی قرار بگیرد. به‌عنوان مثال باید بررسی نمود که فقها در باب کراهت یا استحباب ارتفاع مساجد حکمی صادر کرده‌اند یا نه و روش بررسی این مرحله نیز تفسیری و معناکاوای است.

در پنجمین گام باید به این شناخت رسید که موضوع مورد مطالعه آیا در ذیل موضوع کلان قرار می‌گیرد یا نه؟ به‌عنوان مثال ارتفاع بلند مساجد از حیث اینکه در ذیل موضوع کلان دیگری مانند تفاخر قرار می‌گیرد، حرمت پیدا می‌کند. یعنی موضوع ارتفاع مساجد مصداقی برای موضوع تفاخر است و حال باید به این توجه نمود که آیا تبدل موضوع صورت گرفته است یا نه؟ مثلاً ممکن است امروزه ارتفاع مساجد از باب تفاخر نباشد، بلکه از باب شاخصیت باشد؛ این نوع تحلیل نیز باید مورد توجه باشد که معمولاً به روش انطباقی صورت می‌گیرد. امروزه در مساجد محله‌ای حداقل ارتفاع شبستان، از کف تا زیر سقف (در صورتی که شبستان فاقد نیم طبقه باشد) ۵ متر و در صورت وجود نیم طبقه، حداقل ارتفاع شبستان حدود ۸/۵ متر از کف زمین تا زیر سقف به‌صورتی که ارتفاع مفید از کف تا زیر سقف نیم طبقه حدود ۴ متر است و توصیه می‌شود که البته این نوع انحصار صحیح نیست و بستگی به بافت اطراف مسجد و اشرافیت و سایر موضوعات این ارتفاع می‌تواند متغیر باشد.

#### ۲-۷-۴. رکن دوم (فعالیت و ساحت‌شناسی)

##### ۱-۲-۷-۴. فعالیت‌شناسی

نظریه‌پردازان معماری باید به تفاوت میان واقعیت معماری و علم معماری توجه داشته باشند؛ چراکه این تمایز یکی از پایه‌های مدیریت مؤثر دانش در این حوزه است. واقعیت معماری، امری عینی و خارجی است که موضوع مطالعه علم معماری قرار می‌گیرد، در حالی که علم معماری، مجموعه‌ای از گزاره‌های اعتباری و نظام‌مند است که با تکیه بر مبانی و روش‌های خاص به توصیف، تحلیل و هدایت آن واقعیت می‌پردازد. به‌عبارت دیگر، احکامی که بر واقعیت معماری بار می‌شوند، لزوماً بر علم

۱. انگیزه فقط انگیزه فردی نیست بلکه ما بر اساس اصالت جامعه نیز معتقدیم گاهی انگیزه‌های فردی به انگیزه‌های جمعی تبدیل می‌شود، یعنی اراده‌های متعدد فردی تبدیل به اراده‌ای جمعی می‌شود و امیال درونی افراد به یک میل درونی جمعی تبدیل می‌شود که باید آن را با روش‌های تفسیری بشناسیم؛ مثلاً همان روش‌های مؤلف محوری که شناخت معمار، زیست اجتماعی او، سنتی که معمار در آن زندگی می‌کرده یا می‌کند، در آن بسیار مهم است.

معماری منطبق نیستند. علم معماری از طریق بهره‌گیری از مبانی عام (فلسفی، اجتماعی و فرهنگی) و مبادی خاص خود، تلاش می‌کند تا ضمن توصیف پدیده‌ها، راهکارهایی نیز برای رسیدن به وضعیت مطلوب ارائه دهد. برای مثال، «مکان» را می‌توان مصداقی از واقعیت معماری دانست، در حالی که «بیونیک» یک شاخه از علم معماری است که این واقعیت را با رویکرد خاصی تحلیل می‌کند.

#### ۴-۷-۲. ساحت‌شناسی

در فرآیند نظریه‌پردازی، شناخت ساحت‌های مختلف موضوع نقش کلیدی در جهت‌دهی درست به پژوهش دارد. پژوهش حاضر، با استفاده از روش استقرایی، چند ساحت اصلی در معماری را شناسایی کرده است. البته این ساحت‌ها محدود به موارد ذکر شده نیستند و می‌توانند در تحقیقات آینده تکمیل یا تعدیل شوند. ساحت‌های اثر معماری شامل کالبد و هویت هستند؛ ساحت‌های انسان (معمار یا مخاطب) شامل جسم، نفس و عقل می‌شوند؛ تعامل این سه ساحت، زمینه‌ساز شکل‌گیری مکتب یا ایدئولوژی خاص معماری است که از آن، کنش‌های فردی، اجتماعی و تاریخی ناشی می‌شود.

در کنار این موارد، رابطه بین معمار، مخاطب و اثر معماری سه نوع کنش متفاوت و در نتیجه، سه ساحت مکمل دیگر را شکل می‌دهد:

۱- کنش بین معمار و مخاطب (ایجاد نهادهای اجتماعی). این کنش‌ها منجر به شکل‌گیری نهادهایی مانند محله، خانواده یا دین می‌شوند که معمار تلاش می‌کند آن‌ها را از سطح ذهنی به نمودهای عینی تبدیل کند. برای مثال، خانه تجسم نهاد خانواده است و مسجد تجسم نهاد دین. گرچه نهادها از کنش‌های فردی آغاز می‌شوند، اما در گذر زمان، اجتماعی می‌گردند. نمونه روشن آن، نهاد «آموزش معماری مدرن» است که ابتدا توسط گروپیوس مطرح شد و بعدها در قالب نهاد آموزشی باوهاس تثبیت شد.

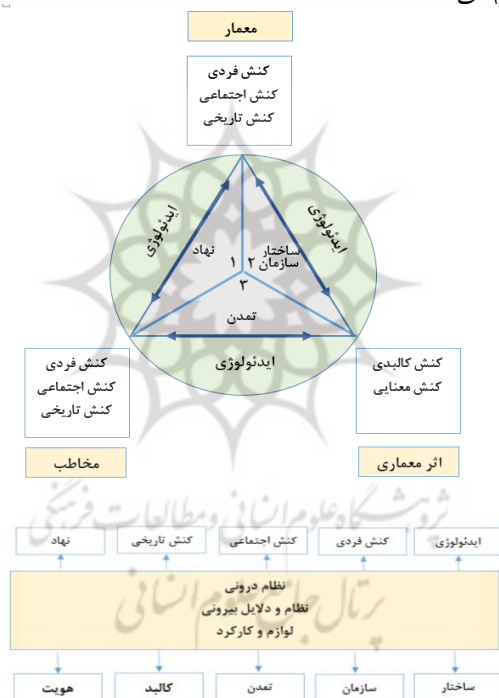
۲- کنش بین معمار و اثر معماری (ایجاد ساحت سازمانی و ساختاری). این کنش منجر به شکل‌گیری ساختارهایی مانند مدرسه یا خانه می‌شود که نهایتاً به نهادهای رسمی‌تر مانند شهرداری یا وزارت معماری منتهی می‌گردند. در گذشته، ساختارهای معماری بدون سازمان‌های رسمی شکل می‌گرفتند، اما در دنیای امروز، پیچیدگی‌های اجتماعی و علمی، حضور سازمان‌های پشتیبان را ضروری کرده‌اند.

۳- کنش بین مخاطب و اثر معماری (ایجاد ساحت تمدنی). این سطح، زمانی شکل می‌گیرد که تعامل مستمر و تاریخی مردم با یک اثر معماری، آن را به نماد تمدن تبدیل کند. برای مثال، مسجد امام اصفهان نه فقط یک بنای مذهبی، بلکه تجلی یک ساحت تمدنی است که از دل ارتباط مخاطبان با اثر، در بستر تاریخ، پدید آمده است.

تمامی ساحت‌هایی که پیش‌تر توضیح داده شد، بازتاب ظهور یک مکتب و ایدئولوژی خاص در معماری هستند؛ ایدئولوژی‌ای که معمار و مخاطب در درون آن زندگی می‌کنند و بر اساس آن می‌اندیشند، عمل می‌کنند و فضا را تجربه می‌نمایند.

در این ساختار، ایدئولوژی به عنوان ساحت نخست، نقش بنیادین دارد؛ چراکه بر اساس آن نهادهای اجتماعی شکل می گیرند. این نهادها به نوبه خود موجب شکل گیری سازمان و در ادامه سازمان های رسمی می شوند. این مسیر نهایتاً به تمدن سازی می انجامد. البته این روند یک سویه نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد، تمدن های شکل گرفته نیز به مرور نهادهای جدیدی را ایجاد می کنند و چرخه بازتولید تمدنی تداوم می یابد (شکل ۲).

لازم به ذکر است که توصیف هر یک از این ساحت ها روش خاص خود را دارد که از مجال این پژوهش به دور است. از آنجا که موضوعات معماری دارای ساحت های متفاوتی هستند، پژوهش حاضر بر خلاف نگرش غربی فقط بر یک روش تمرکز نمی کند، بلکه منظومه ای از روش ها را برای توصیف یک موضوع لازم می داند.



شکل ۲. ساحت شناسی فعالیت ها در علم معماری

#### ۴-۷-۳. رکن سوم (توجه به فلسفه مضاف)

پس از شناخت موضوع، فعالیت و ساحت در فرآیند نظریه پردازی، نوبت به تحلیل عمیق تر و دقیق تر هریک از این عناصر می رسد. این مرحله، نیازمند درک فلسفی از دو جنبه اصلی است: واقعیت

معماری و علم معماری. شناخت واقعیت معماری یعنی فهم هستی و ویژگی‌های بنیادین عناصر معماری مانند «مکان»، «فضا»، «زیبایی» و غیره. این نوع شناخت معمولاً در حوزه فلسفه معماری مطرح می‌شود. در مقابل، شناخت علم معماری یعنی بررسی هستی و ساختار خود این دانش؛ اینکه چگونه شکل گرفته، چه گزاره‌هایی دارد، و بر چه مبانی و روش‌هایی استوار است. این مسائل در حوزه فلسفه علم معماری مورد بحث قرار می‌گیرند.

نکته کلیدی آن است که علم معماری و فلسفه علم معماری یکی نیستند. علم معماری، دانشی است که مستقیماً درباره واقعیت‌های معماری سخن می‌گوید و در نتیجه، در زمره دانش‌های درجه اول قرار دارد. اما فلسفه علم معماری، دانشی است که درباره خود علم معماری بحث می‌کند و در دسته دانش‌های درجه دوم جای می‌گیرد (اشرفی، ۱۴۰۱).

به بیان ساده‌تر، علم معماری به روابط میان فضا و انسان می‌پردازد؛ درحالی‌که فلسفه علم معماری، به خود این علم به عنوان یک نظام معرفتی نگاه می‌کند و آن را موضوع مطالعه قرار می‌دهد. این درجه اول یا دوم بودن، به هیچ وجه ارزش‌گذاری نیست، بلکه نوع و سطح نگاه را مشخص می‌کند. در این میان، فلسفه‌های مضاف نیز جایگاه مهمی دارند. این فلسفه‌ها- که شامل فلسفه‌های علم، هنر، دین و... هستند- درواقع نقش واسطه را میان فلسفه مطلق و علوم خاص ایفا می‌کنند. آن‌ها با انتقال مفاهیم و مبانی از فلسفه مطلق، به تبیین چستی، روش و مبادی علوم می‌پردازند. همان‌طور که مصباح یزدی (۱۳۹۴) تأکید می‌کند، وظیفه فلسفه‌های مضاف، هدایت مسائل علمی نیست، بلکه روشن کردن بنیان‌های معرفتی، روش‌شناختی و فلسفی علوم است.

#### ۴-۷-۴. رکن چهارم (نقد نظریه‌ها)

به نظر می‌رسد پژوهشگران بایستی بعد از توصیف دقیق و عمیق نظریه‌ها با روش تاریخی و منطقی (اصل سوم) بتوانند به نقد آن‌ها بپردازند؛ هیچ نظریه‌ای بدون نقد نظریه‌های متناظر با خود امکان تحقق نخواهد داشت؛ یعنی روش تاریخی- منطقی را باید در مورد موضوعی که نظریه‌پردازی صورت می‌گیرد توأمان انجام پذیرد؛ این روش به دو صورت امکان‌پذیر است:

الف) می‌توان نظریه را با مبانی خودش نقد کرد

ب) می‌توان نظریه را با مبانی دیگری مورد نقد قرار داد.

براساس نقد اول ممکن است به عنوان مثال به این نتیجه برسیم که «بارکر»<sup>۱</sup> (۱۹۶۸) به عنوان یک روان‌شناس محیطی با توجه به مبانی خودش نمی‌تواند به نظریه «قرارگاه رفتاری» در ادراک فضایی برسد. معمولاً نظریه‌ها مبانی بعید و قریب دارند. گاهی نقد به این صورت است که نقاد متوجه می‌شود که به عنوان مثال بارکر با مبانی بعیدی که داشته نمی‌تواند به مبانی قریبش دست پیدا کند و به عنوان مثال

1. Roger Garlock Barker.

نظریه قرارگاه رفتاری را ارائه کند. این گونه نقدها مبتنی بر حفظ مبانی خود نظریه پرداز است. اما نگاه دوم که در خود غرب هم موضوعیت دارد، مبتنی بر نقد نظریه ای بر اساس مبانی و لوازم دیگری است. لاکاتوش توضیح می دهد که نظریه ها باید نه فقط براساس مبانی خود، بلکه در رقابت و مقایسه با «برنامه های تحقیقاتی» دیگر نقد شوند (Lakatos, 1978). در حوزه نظریه حکمی در معماری این نوع نقد اهمیت بیشتری دارد. پژوهشگر باید بتواند نظریه ای که کامل شناخته است را با مبانی حکمی نقد نماید که برای این کار دو شرط لازم وجود دارد:

#### ۴-۷-۱. شرط اول نقد

از آنجاکه میان علوم انسانی و علم معماری ارتباطی عمیق و ساختاری وجود دارد، نظریه های رایج در علوم انسانی معمولاً به عنوان پارادایم های حاکم در نظریه های معماری نقش آفرینی می کنند. شکل گیری معماری مدرن نیز دقیقاً بر همین اساس و در بستر تحولات معرفتی علوم انسانی غرب صورت گرفته است (گلشنی، ۱۳۸۵). براین اساس، توجه به تغییر و تحول پارادایم های معرفتی به ویژه در حوزه علوم انسانی اسلامی و حکمی، برای پژوهشگران معماری امری ضروری است. پژوهشگر معماری، برای تولید نظریه ای منسجم و معنادار، باید یکی از ابرنظریه های علوم انسانی را به عنوان چهارچوب نظری یا معیار نقد و تحلیل انتخاب کند. زمانی که نظریه پرداز حوزه معماری چنین پارادایمی را برگزیند، مسیر پژوهش او در یکی از این سه هدف قابل دسته بندی خواهد بود:

- تلاش برای تولید یک مدل نظری (نظریه علم) به منظور تبیین و توسعه همان ابرنظریه علوم انسانی؛
- کوشش برای ارائه یک ابرنظریه موازی یا رقیب با ابرنظریه موجود؛
- یا تولید نظریه های خرد و موردی در حوزه علم معماری بر پایه آن ابرنظریه.

پژوهش حاضر، در چهارچوب هدف سوم قرار می گیرد؛ یعنی ارائه یک مدل نظری مصداقی در دل یکی از ابرنظریه های علوم انسانی اسلامی. اگرچه این مدل در سطح علوم انسانی، یک نمونه کاربردی<sup>۱</sup> تلقی می شود، اما در حوزه علم معماری، می تواند به عنوان یک ابرنظریه ایفای نقش کند. نکته مهم آن است که هر پژوهشگری که در پی نظریه پردازی در معماری است، باید به روشنی مشخص کند که بر مبنای کدام پارادایم یا ابرنظریه حرکت می کند. تولید نظریه هایی پراکنده و بدون پیوند نظام مند، نه تنها مانع از تولید علم می شود، بلکه موجب سردرگمی در فضای نظری معماری خواهد شد.

در این زمینه، نمونه هایی از نظریه پردازی های مصداقی قابل ذکر است:

- نظریه «نسبت اسلام با مراحل پنج گانه در فرآیندهای انسانی» از استاد نقره کار، به عنوان یک مدل برای ابرنظریه های شهید مطهری (اجتهاد تخصصی) و آیت الله جوادی آملی (علم دینی) شناخته می شود؛

1 case model.

- نظریه «فضای حیات طیه» از نقی زاده نیز می تواند به عنوان یک ابرنظریه موازی با دیگر الگوهای نظری در معماری اسلامی و علوم انسانی تلقی شود.

در نهایت، انتخاب و شفاف سازی پارادایم حاکم، امکان نقد مؤثر نظریه های دیگر را فراهم می سازد؛ چراکه تنها در چهارچوبی منسجم و با تکیه بر مبانی مشترک می توان به نقادی علمی و مقایسه سازنده میان نظریه ها پرداخت.

#### ۴-۷-۲. شرط دوم نقد

نظریه پردازان و منتقدان معماری حکمی بهتر است با تکیه بر مبانی مکتب اسلام، نسبت میان معرفت، اراده، عمل و روش انسان را در قالب الگوها و پارادایم های علوم انسانی اسلامی تحلیل کنند. در این مسیر، انتخاب کامل ترین و جامع ترین پارادایم به عنوان چهارچوب نظری برای نقادی و نظریه پردازی، امری ضروری است. هر اندازه که نظریه های کلان علوم انسانی از جامعیت بیشتری برخوردار باشند، با حکمت اسلامی سازگارتر باشند و از سوی دیگر با اهداف شریعت و نیازهای جامعه هم راستا تر باشند، نظریه های تولید شده در حوزه معماری حکمی نیز اثربخش تر و کاربردی تر خواهند بود. در نتیجه، برای شکل گیری یک نظریه علمی و حکمی در معماری، پژوهشگر باید دائماً به روز باشد، نظریه های موجود در علوم انسانی را به صورت تطبیقی مقایسه کند و در انتخاب چهارچوب نظری خود، دقت و شفافیت لازم را داشته باشد. این انتخاب دقیق، مسیر پژوهشگر را در فرآیند نقادی و نظریه پردازی معماری روشن و مؤثر خواهد ساخت.

#### ۴-۷-۵. اصل پنجم (تولید مدل و روش شناسی)

پس از طی مراحل ابتدایی نظریه پردازی، پژوهشگر می تواند به روش شناسی مناسبی برای به کارگیری مبانی در موضوع مورد نظر خود دست یابد. بهره گیری از یک روش شناسی دقیق، از عناصر کلیدی برای شکل گیری هر نظریه علمی به شمار می آید. در نظریه پردازی حکمی، پیشنهاد می شود این روش شناسی بر پایه «رویکرد سامانه ای و شبکه ای» باشد تا بتواند ابعاد مختلف مبانی را در قالب یک نظام منسجم سامان دهد و به تولید مدل علمی منتهی گردد.

علم معماری حکمی نیز به طور طبیعی با چنین رویکردی همخوانی دارد؛ چراکه «حکمت» ذاتاً نوعی نگاه کل نگر و پیوسته به نظر و عمل است، و در کاربرد اصطلاحی خود، ناظر به جامعیت در مواجهه با علوم مختلف است. بنابراین، بهتر است حکمت در تمامی ابعاد مبنایی نظریه با رویکرد نظام واره و شبکه ای جریان یابد؛ رویکردی که می تواند نظریه را به واقعیت نزدیک تر کند، ساحت های متنوع تری از پدیده معماری را پوشش دهد و توان پاسخ گویی به مسائل بیشتری را نیز در بر داشته باشد.

در این راستا، پنج اصل محوری در نظریه پردازی حکمی عبارت اند از:

۱. موضوع شناسی؛

۲. فعالیت و ساحت شناسی؛

۳. فلسفه مضاف؛

۴. نقد؛

۵. مدل سازی و روش شناسی.

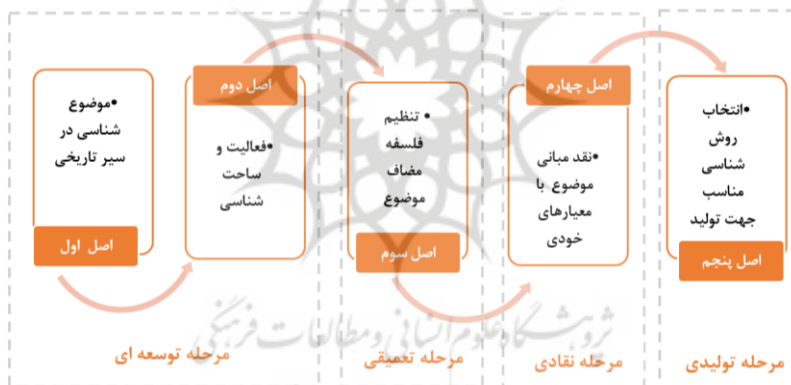
با در نظر گرفتن این اصول، مسیر نظریه پردازی در چهار نوع فعالیت قابل تقسیم بندی است:

**الف) فعالیت توسعه ای:** ناظر به رصد و شناخت نظریه های جدید در علم معماری است و با اصول اول و دوم پیوند دارد.

**ب) فعالیت تعمیقی:** به بررسی مبانی نظریه ها می پردازد، مانند هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی، که معادل اصل سوم است.

**ج) فعالیت انتقادی:** در این بخش، نظریه ها بر اساس مبانی حکمی ارزیابی می شوند که همان اصل چهارم را شکل می دهد.

**د) فعالیت تولیدی:** مبتنی بر جایگزینی مبانی نقد شده با مبانی حکمی و تدوین نظریه ای نوباً روش شناسی متناسب است که به اصل پنجم مربوط می شود (شکل ۳).



شکل ۳. اصول نظریه پردازی

باتوجه به شکل ۳ و فرآیند تولید نظریه در دانش معماری، می توان سیر منطقی این فرآیند را به صورت مرحله ای تبیین کرد. در گام نخست، موضوع نظریه باید از زوایای مختلف از جمله تاریخی، عرفی، عقلایی و فقهی بررسی و تحلیل شود. در صورتی که این ابعاد به درستی مورد توجه قرار نگیرند، ادامه مسیر نظریه پردازی ممکن است با کاستی هایی روبه رو شود و توانایی آن برای پاسخ گویی به مسائل متنوع معماری در جامعه کاهش یابد.

پس از موضوع شناسی، گام دوم تشخیص نوع فعالیت و نوع ساحت معماری مرتبط با موضوع است. اگر نظریه پرداز نتواند به روشنی مشخص کند که موضوع مورد نظر از جنس واقعیت است یا

دانش، و یا در کدام ساحت (فردی، اجتماعی، تاریخی و غیره) از معماری قرار می‌گیرد، ممکن است در انتخاب روش‌شناسی دچار خطا شود. همچنین در این صورت، جایگاه کاربردی نظریه در نظام‌های اجتماعی، فرهنگی و کالبدی جامعه نیز مبهم خواهد ماند.

بر همین اساس، فعالیت‌شناسی و ساحت‌شناسی پس از مرحله موضوع‌شناسی، اهمیت مضاعفی پیدا می‌کنند. این دو مرحله، در واقع مرحله‌های توسعه‌ای نظریه محسوب می‌شوند؛ چراکه در آن‌ها پژوهشگر با رصد نظریه‌های مشابه و تحلیل زمینه موضوع، چهارچوب نظری خود را بسط می‌دهد. این گام‌ها باید در هماهنگی با اصول کلیدی نظریه‌پردازی - که پیش‌تر بیان شد - صورت گیرند.

در ادامه، مرحله تحلیل تعمیقی آغاز می‌شود که تمرکز آن بر شناسایی مبانی نظری موضوع انتخابی است. اینجا است که بحث اسلامی‌سازی یا حکمی‌سازی علم و دانش اهمیت پیدا می‌کند. در این مسیر، بهتر است که پژوهشگر ابتدا با رویکردهای کلان در اسلامی‌سازی علوم آشنا باشد، چرا که این رویکردها می‌توانند نوع نگاه و جهت‌گیری وی را در تبیین مبانی نظری هدایت کنند. این رویکردهای کلی به شرح ذیل قابل معرفی‌اند:

- ۱) نظریه‌های غرب‌گرایانه که به انکار اسلامی‌سازی پرداختند مانند سروش و ...؛
- ۲) نظریه‌های غرب‌ستیزانه که صرفاً بر نقل و وحی تکیه می‌کنند؛ مانند مکتب تفکیک و ...؛
- ۳) نظریه‌های غرب‌گریزانه که به نفی و اثبات نظریه‌های غربی نمی‌پردازند و تنها ثابت می‌نمایند که از طریق روش دینی و اجتهادی نیز به علوم اسلامی می‌توان دست‌یافت؛ مانند نظریه پاد (دکتر مهدی علی‌پور) و ...؛

۴) نظریه‌های غرب‌گزینانه که به دنبال نفی مطلق دستاوردهای علمی غرب نیستند؛ بلکه روش‌های عقلی و تجربی و شکل روش‌شناسی و برخی دستاوردهای غربی در این رویکرد، اهمیت دارند؛ مانند نظریه دینی آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله مصباح یزدی و نظریه حجه‌الاسلام خسروپناه و ... (خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۲۷۹)؛ چراکه روش‌های عقلی و تجربی در کشف طبیعت و نظام عالم اعتبار دارند؛ چراکه عقل و تجربه از ابزارهای معتبر شناخت در فلسفه اسلامی محسوب می‌شوند (نه فقط در غرب). اندیشمندان این گروه با تفکیک دقیق میان «روش‌شناسی علمی» و «مبانی فلسفی مدرنیته»، تصریح می‌کنند که روش‌های تجربه‌گرایانه همچون مشاهده، آزمایش، فرضیه‌سازی و تحلیل منطقی، در چهارچوب هستی‌شناسی توحیدی می‌توانند در خدمت کشف حقایق عالم قرار گیرند. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی در رابطه علم و دین، علوم تجربی اگر در بستر توحیدی هدایت شوند، می‌توانند به تعمیق فهم انسان از نظام آفرینش کمک کنند. همچنین آیت‌الله مصباح یزدی در آموزش فلسفه و نقد و بررسی علم دینی تأکید می‌کند که هرچند ابزارهای تجربی و عقلی ارزشمندند، ولی پذیرش آن‌ها مشروط به نقد و تصفیه مبانی آن‌ها در پرتو حکمت اسلامی است. استاد نقره‌کار نیز در

حوزه معماری حکمی، بر گزینش آگاهانه از علوم و تکنیک‌های مدرن تأکید کرده و معتقد است که بهره‌برداری از دستاوردهای علمی، تنها در صورت تطبیق با مبانی حکمت اسلامی مشروعیت می‌یابد. بنابراین، این رویکرد نه نفی مطلق دستاوردهای غربی است و نه پذیرش بی‌قید و شرط آن، بلکه مبتنی بر ارزیابی نقادانه و تطبیقی، در چهارچوب حکمت الهی است.

باتوجه به این چهار رویکرد فوق، به نظر می‌رسد رویکرد چهارم یعنی نظریه‌های غرب‌گزینانه با مکتب اسلامی بیشترین تناسب را دارد؛ چرا که تأثیرگذاری مبانی دین در پیش‌فرض‌ها همواره مقبول‌تر به نظر می‌رسد. آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله جوادی آملی و حجه‌الاسلام خسروپناه، در حوزه علوم انسانی و استاد نقره‌کار در حوزه علم معماری در این جریان قرار می‌گیرند.

اما در خود جریان چهارم، رویکردهای مختلفی نیز مطرح است که به برخی از آنها پرداخته می‌شود: «عده‌ای مانند اسماعیل فاروقی در حوزه اسلامی‌سازی علم، بر جنبه‌های هستی‌شناسی تأکید داشتند (مرادی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۵)؛ برخی دیگر مانند سیدمحمد نقیب العطاس بر انسان‌شناسی تمرکز داشتند (نقیب العطاس، ۱۳۷۴، ص ۸۴) و برخی دیگر مانند آیت‌الله جوادی آملی بر معرفت‌شناسی و منابع معرفت دینی، یعنی عقل و نقل تکیه کرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۱۰) و برخی مانند مهدی گلشنی نیز بر مطلق مبانی متافیزیکی تأکید دارند (گلشنی، ۱۳۸۵، ص ۲۱). در بین این دیدگاه‌ها برخی از اندیشمندان معتقد هستند که می‌توان همه موارد فوق در باره علم دینی را در تعریف خود اخذ کرد و بیان نمود: «علم دینی علمی است که مبانی، روش‌شناسی، جهت‌گیری و کاربردش دینی باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۴۲)؛ به عبارتی نوعی رویکرد نظام‌واره و شبکه‌ای را بر تعریف علم دینی حاکم می‌نمایند و براین اساس عبدالحسین خسروپناه، الگوی حکمی - اجتهادی را در حوزه اسلامی‌سازی علوم مطرح نموده و همه موارد فوق را در یک سامانه جمع نمودند و دینی بودن را در پنج ساحت فلسفی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناختی، مکتبی و روش‌شناسی مطرح کردند» (خسروپناه، ۱۳۹۱).

براین اساس توجه نظام‌واره بر مبانی دانش جهت حکمی‌سازی آن با مفهوم حکمت و دین اسلام قرابت بیشتری داشته و همواره کارایی نظریه را افزایش خواهد داد. اما آنچه که اهمیت دارد آن است مبانی یک پدیده یا موضوع یا امر در فلسفه مضاف آن بررسی می‌شود. لذا پرداختن به فلسفه مضاف معماری در گام تعمیقی و استخراج مبانی مطلوب در مرحله سوم نظریه‌پردازی اهمیت ویژه‌ای دارد. بعد از مشخص شدن معیارهای مطلوب لازم است نظریه‌های رقیب در گام چهارم مورد بررسی قرار بگیرد. یعنی مبانی نظریه‌های رقیب واکاوی شود و با مقایسه و روش تطبیقی با مبانی مطلوب مورد نقد واقع شود و بعد از واکاوی در مرحله چهارم در نهایت بایستی با انتخاب روش‌شناسی مناسب به اصلاح مبانی و با جایگزین کردن آنها پرداخت و براین اساس به نظریه جدیدی در حوزه موضوع انتخابی دست یافت.

## ۵. نتیجه گیری

باتوجه به پژوهش های صورت گرفته همواره مطرح گردید که ایده تولید معماری اسلامی - حکمی همواره با یک پراکندگی در حوزه های روش شناسی و رویکردی باعث شده است که نظریه ها در قالب یک اراده جمعی تبدیل به مکتب نشوند و در نتیجه در ساختارهای جامعه نیز پیاده نشود. به عبارت دیگر، لازم است نوعی مدیریت دانش در علم معماری صورت گیرد تا اراده فردی جریان های حکمی - اسلامی به اراده جمعی و در نهایت به تولید علم و مکتب منتج گردد؛ لذا پژوهش حاضر باتکیه بر این هدف سعی نموده با معرفی مدل تولید نظریه به یک الگوی مدیریت نظریه در معماری دست یابد. مدل پنج گانه به دست آمده که شامل مراحل موضوع شناسی، فعالیت و ساحت شناسی، فلسفه مضاف، نقد و تولید نظریه است تا حد مطلوبی می تواند سه چالش استخراج شده در نظریه های موجود را مرتفع سازد. یعنی الگوی معرفی شده با جداسازی علم معماری از واقعیت معماری و توجه به پارادایم فراگیر در تولید نظریه و همچنین با تکیه بر روش شناسی شبکه ای توانسته است بسیاری از چالش های موجود مانند پراکندگی روش های تولید نظریه، عدم توجه به مبانی فلسفی در تولید نظریه و عدم توجه به بومی سازی نظریه ها در جهت تولید علم را مرتفع سازد. البته مراحل مختلف این الگو می تواند خود یک پژوهش جداگانه ای برای آینده باشد.



نهج البلاغه (مجموعه خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امام علی بن ابیطالب (ع)). ۱۳۷۸. با ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

اتینگهاوزن، ریچارد و الگ گرابر. ۱۳۷۹. هنر و معماری اسلامی. تهران: سمت.

پیرنیا، محمدکریم و غلامحسین معماریان. ۱۳۹۴. سبک‌شناسی معماری ایرانی. تهران: معماریان.

اردلان، نادر و لاله بختیار. ۱۳۸۰. حس وحدت. ترجمه حمید شاهرخ. تهران: نشر خاک.

اشرفی، نسیم. ۱۴۰۱. «چیستی فلسفه معماری اسلامی (تحلیل فلسفه مضاف در معماری مبتنی بر تنوری دیده‌بانی)». پژوهش‌های معماری اسلامی. ۱۰، ش ۲. ص ۶۷-۸۴.

بلخاری قهی، حسن. ۱۳۹۲. در باب نظریه محاکات: مفهوم هنر در فلسفه یونانی و حکمت اسلامی. تهران: نشر هرمس.

بلخاری قهی، حسن. ۱۳۹۶. فلسفه، هندسه و معماری. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

جرجانی، علی بن محمد. ۱۸۴۵ م. کتاب التعریفات. ج ۱. بیروت: چاپ گوستاو فلوگل.

جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۰. منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم: اسراء.

حاتم، غلامعلی. ۱۳۹۰. هنر و تمدن اسلامی. تهران: دانشگاه پیام نور.

خامنه‌ای، سیدعلی. ۱۳۷۹. «بیانات در دیدار کارگزاران نظام». ۱۳۷۹/۹/۲۱.

خامنه‌ای، سیدعلی. ۱۳۹۰. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۸۸. فلسفه فلسفه اسلامی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۹۱. «الگوی حکمی - اجتهادی علوم انسانی». جاویدان خرد. ش ۱۹، ص ۱۳-۵۸.

خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۹۲. در جستجوی علوم انسانی اسلامی. قم: دفتر نشر معارف.

خسروپناه، عبدالحسین. ۱۴۰۰ الف. فلسفه فقه اجتماع. تهران: دانشگاه جامع امام حسین.

خسروپناه، عبدالحسین. ۱۴۰۰ ب. نظریه‌پردازی در علوم انسانی حکمی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

خمینی، سیدروح‌الله. ۱۳۹۹. صحیفه امام. تهران: چاپ و نشر عروج (وابسته به موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)).

دلیوس، پیتر. ۱۳۸۹. معماری اسلامی. تهران: انتشارات سوره مهر.

راهنمایی، سیداحمد. ۱۳۹۶. اصول نظریه‌پردازی در قلمرو علوم انسانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

طباطبایی، سیدمحمدحسین. ۱۳۷۴. تفسیر المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- طریحی، فخرالدین بن محمد. ۱۳۶۲. مجمع البحرین. تهران: چاپ احمد حسینی.
- فریدنیا، لیلا. ۱۳۹۸. معماری اسلامی ایرانی: مساجد. ج ۱. تهران: سخنوران.
- کوهن، توماس. ۱۳۸۳. ساختار انقلاب‌های علمی. ترجمه عباس طاهری. تهران: نشر قصه.
- گلشنی، مهدی. ۱۳۸۵. از علم سکولار تا علم دینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگ.
- مرادی، مجید. ۱۳۸۶. اسلامی سازی معرفت. تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۸۰. شرح اسفار. تدوین محمدتقی سبحانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۹۴. آموزش فلسفه. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۹۵. رابطه علم و دین. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مهابادی، حبیب. ۱۳۹۰. معماری اسلامی. تهران: آفرینه.
- نقره‌کار، عبدالحمید. ۱۳۹۵. معماری آیه‌ها: برداشتی از حکمت هنر و معماری اسلامی. تهران: فکر نو.
- نقره‌کار، عبدالحمید. ۱۳۹۷. پنج رساله در حکمت هنر، معماری و شهرسازی اسلامی. قزوین: جهاد دانشگاهی.
- نقره‌کار، عبدالحمید؛ فرهنگ مظفر و سعید تقدیر. ۱۳۹۶. «تساخر انسان و هستی در اندیشه اسلامی و بازتاب آن در معماری اسلامی». آرمان شهر. ش ۱۹.
- نقی زاده، محمد. ۱۳۸۵. مبانی نظری معماری و شهرسازی اسلامی. اصفهان: انتشارات راهیان.
- نقیب‌العطاس، سیدمحمد. ۱۳۷۴. درآمدی بر جهان‌شناسی اسلامی. ترجمه هیئت مترجمان. تهران: دفتر مطالعات اسلامی.
- هیلن براند، رابرت. ۱۳۹۴. هنر و معماری اسلامی. تهران: روزنه.
- Alexander, Christopher. 2002. **Nature of Order**. California: Center for Environmental Structures.
- Arnheim, Rudolf. 2009. **Center Power: The Study of Composing in the Visual Arts**. University of California Press.
- Barker, R. G. 1968. **Ecological Psychology: Concepts and Methods for Studying the Environment of Human Behavior**. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Kahn, Louis. 1991. **Writings, Lectures, Interviews**. New York: Rizzoli.
- Lakatos, Imre. 1978. **The Methodology of Scientific Research Programmes: Philosophical Papers Volume 1**. Edited by John Worrall and Gregory Currie. Cambridge: Cambridge University Press.